

# مبارزات صنفی پس از جنگ و کشتار



فلاخن

شماره ۲۸۶

مبارزات صنفی

پس از جنگ و کشتار

مندیپوت

در فلاخن شماره‌ی ۲۱۰، در متنی در دفاع از مبارزات صنفی معلمان، از اهمیت این مبارزات سخن گفتیم و توضیح دادیم که در کنار سرکوب بی‌امان این مبارزات از سوی جمهوری اسلامی، چرا و چگونه اپوزیسیون دست‌راستی جمهوری اسلامی نیز در بی‌اعتبار کردن مبارزات صنفی نقش ایفا می‌کند.<sup>۱</sup>

امروز، در شرایط پس از دی‌ماه ۱۴۰۴ و در فضای متأثر از تجاوز نظامی اسرائیل و آمریکا به ایران، بار دیگر در این متن بر اهمیت استراتژیک مبارزات صنفی تأکید خواهیم کرد، وظایف جدیدی را که در این شرایط متوجه این مبارزات شده است مورد توجه قرار خواهیم داد و می‌کوشیم مخاطراتی را که در دوره‌ی جدید از سوی اپوزیسیون برانداز متوجه آن‌هاست نشان دهیم.

برای فهم موقعیت جدید مبارزات صنفی، ابتدا باید به اختصار به شرایط سیاسی و اجتماعی پس از دی‌ماه بپردازیم. هر چند جنگ و پیامدهای آن، فرصت شکل‌گیری تصویری روشن از تأثیرات سرکوب خونین اعتراضات دی‌ماه و آنچه بخش‌هایی از جامعه‌ی مخالف جمهوری اسلامی پس از این کشتار تجربه می‌کنند را تا حد زیادی به تعویق انداخت اما با این حال، آنچه از خلال روایت‌ها، واکنش‌ها و تجربه‌ی زیسته پس از کشتار می‌توان دریافت، تعمیق همان استیصال و بن‌بستی است که از سال‌ها پیش وجود داشت و اکنون با بهت، خشم و احساس شکستی عمیق در برابر ابعاد سرکوب، امکان‌پذیر شدن چنین کشتاری و نیز عدم تحقق وعده‌های براندازانه درآمیخته است.

با این‌همه، پیامدهای کشتار دی‌ماه جامعه را به یک مسیر واحد سوق نداده است. از یک سو، سرخوردگی ناشی از شکست اعتراضات گسترده‌ی خیابانی، همراه با ناکامی حمله‌ی نظامی در تحقق براندازی، به نظر توانسته در بخشی از جامعه به تقویت گرایش‌های اصلاح‌طلبانه و میل بازگشت به نسخه‌ی تغییرات محدود و تدریجی در

---

۱- فلاخن شماره‌ی ۲۱۰. در دفاع از مبارزات صنفی معلمان.

ساختار حکومت منجر شود. (این گرایش، هزینه‌های براندازی را چنان سنگین ارزیابی می‌کند که عملاً امکان تحقق آن را منتفی یا دست‌کم فاقد چشم‌اندازی واقع‌بینانه می‌داند و تغییرات تدریجی را تنها افق ممکن پیش رو تلقی می‌کند.) از سوی دیگر، رویداد خونین دی‌ماه طیفی از مخالفان آشتی‌ناپذیر حکومت را شکل یا به‌طور چشمگیری گسترش داده است که هرچند روند شکل‌گیری آن در سطح اجتماعی به سال‌ها پیش و دست‌کم به دی‌ماه ۱۳۹۶ بازمی‌گردد اما بعد از دی ۴۰۴ به درجات عمیق‌تری افزایش یافته است. این طیف، هرچند در درون خود از روایت‌ها، درک‌ها و حتی چشم‌اندازهای متناقضی برخوردار است، خود را در نسبت با رژیم سیاسی مستقر، آشتی‌ناپذیر معرفی می‌کند. با این حال، این آشتی‌ناپذیری الزاماً همه‌ی اجزای این طیف را به یک معنا و در همه سطوح در بر نمی‌گیرد. در میان نیروهای حاضر در این طیف، جریان‌هایی وجود دارند که با وجود مخالفت با ساختار سیاسی موجود، در سطح مبانی اقتصاد سیاسی یا تصور نظم جایگزین، همسویی‌های قابل‌توجهی با برخی ویژگی‌های نظام مستقر دارند و به این معنا با آن آشتی‌پذیرند اما آنچه از این جریان‌ها، یک طیف می‌سازد، آشتی‌ناپذیری با «رژیم سیاسی» موجود است. بنابراین آنچه این نیروهای ناهمگون را در یک طیف قرار می‌دهد، نه اشتراک نظر درباره‌ی همه‌ی وجوه نظم آینده، بلکه نفی امکان آشتی با رژیم سیاسی موجود است.

بخشی از این گرایش، آشتی‌ناپذیری سیاسی را به نفی میانجی‌ها و روندهای واقعی تکوین مبارزه‌ی اجتماعی فرو می‌کاهد. به این معنا که آشتی‌ناپذیری را در نفی اشکال واقعی، ضروری و تدریجی تکوین مبارزه‌ی اجتماعی می‌بیند و در نتیجه، اشکال مختلف مبارزه از پایین، از جمله مبارزات صنفی، را در بهترین حالت اموری بی‌اثر و بی‌حاصل تلقی می‌کند. یکی از تضادهای بنیادین و آشتی‌ناپذیر چپ انقلابی که سرنگونی جمهوری اسلامی را شرط لازم اما نه شرط کافی می‌داند با این گرایش‌ها در این متجلی می‌شود که بر خلاف این درک دست‌راستی از آشتی‌ناپذیری، بر آن است که آشتی‌ناپذیری سیاسی به معنای نفی اشکال واقعی، ضروری و تدریجی تکوین مبارزه‌ی اجتماعی نیست و در این معنا، مسئله‌ی دفاع از مبارزات صنفی به معنای دفاع از یکی از اشکال ضروری انباشت نیرو، سازمان‌یابی و پیشروی مبارزه‌ی انقلابی است.

از همین‌رو، از منظر چپ انقلابی مخالفت با اصلاح‌طلبی به معنای نفی هرگونه مبارزه‌ی صنفی یا اشکال دیگر سازماندهی از پایین که بسیاری از آن‌ها در گرو برداشتن گام‌های تدریجی در راه مبارزه است، نیست. در حالی که این گرایش‌ها تفاوت میان افق سیاسی مبارزه و اشکال، مراحل و ریتم‌های تکوین آن را نادیده می‌گیرند و هرگونه حرکت تدریجی را به اصلاح‌طلبی تقلیل می‌دهند. حال آنکه یک مبارزه‌ی انقلابی ناگزیر از طی مراحل، ایجاد پیوندهای اجتماعی و اتکا به مبارزات مشخص و مطالبات واقعی است. این‌ها مواردی‌اند که به آن‌ها بازخواهیم

گشت اما علی الحساب رو به درون مبارزات صنفی می‌پرسیم که در شرایط بعد از کشتار دی ماه و وضعیت آشتی‌ناپذیری سیاسی بخش موثری از جامعه (که بی‌گمان عناصر کثیری از سوژه‌های مبارزه‌ی صنفی را نیز در بر می‌گیرد) آیا نباید مبارزات صنفی تعریفی دوباره از خود ارائه دهد و خود را دوباره درون تغییرات جدید پسا دی جاگیری کند؟ به این پرسش بازخواهیم گشت.

### در فلاخن ۲۱۰ چه گفتیم؟

برای فهم وظایف امروز مبارزات صنفی، لازم است بار دیگر به مباحثی بازگردیم که در فلاخن شماره‌ی ۲۱۰ مطرح کردیم. آنچه امروز می‌خواهیم بر آن متن بیفزاییم، بازخوانی برخی نکات آن در پرتو شرایط جدید است. به بیان دیگر، اگر دی‌ماه ۱۴۰۴ و تحولات پس از آن شرایط سیاسی جامعه را به سمت آشتی‌ناپذیری دگرگون کرده‌اند، این پرسش پیش می‌آید که آیا ضرورت مبارزات صنفی نیز تغییر کرده است؟ پاسخ ما نه تنها منفی است بلکه فکر می‌کنیم که از یک سو با تعمیق آشتی‌ناپذیری و از سوی دیگر با تداوم استیصال سیاسی و گسترش هژمونی ایدئولوژی راست، ضرورت مبارزات صنفی بیش از گذشته نمایان شده است. بنابراین آنچه تغییر کرده، نه ضرورت این مبارزات، بلکه شرایط و مخاطراتی است که این مبارزات بیش از گذشته با آن روبه‌رو هستند.

در فلاخن ۲۱۰ بر چند نکته اساسی تأکید کرده بودیم:

نخست، مبارزه‌ی صنفی از یک مسئله‌ی مادی و عینی آغاز می‌شود. برخلاف مبارزه‌ای که از پیش بر یک آرمان یا ایدئولوژی استوار است، مبارزه‌ی صنفی ریشه در نیازهای واقعی زندگی دارد و همین ویژگی، ظرفیت تداوم و گسترش آن را فراهم می‌کند.

دوم، مبارزه‌ی صنفی صرفاً برای دستیابی به مطالبات روزمره نیست. تجربه‌ی مداوم این مبارزه، نیروی کار را به شناخت ریشه‌های ساختاری مسائل رهنمون می‌کند و از همین‌رو، مبارزه‌ی صنفی آموزشگاه مبارزه‌ی سیاسی است. مبارزه‌ای که در مسیر تکامل خود، از نقد مدیران و مطالبه‌گری از مسئولان فراتر می‌رود و نظم مسلط را به پرسش می‌کشد.

سوم، مبارزه‌ی صنفی بستر شکل‌گیری همبستگی طبقاتی است. نیروی کار در جریان این مبارزه، نه تنها منافع مشترک خود، بلکه دوستان و دشمنان اجتماعی خود را نیز به صورت جمعی بازمی‌شناسد. مبارزات صنفی مبارزانی سازمان‌یافته و بر اساس تجربیات انباشتی است و از این‌رو، گذار از «طبقه در خود» به «طبقه برای خود» نه با جهش‌های اراده‌گرایانه، بلکه از خلال همین تجربه‌های انباشتی و سازمان‌یافته ممکن می‌شود.

و سرانجام چهارم، تأکید کرده بودیم که نقد گرایش‌های نادرست درون این مبارزات، بخشی از دفاع از خود آن‌هاست. نباید به نام همبستگی، از محدودیت‌های نظری یا رفتارهای غیرمسئولانه‌ای که به روند رشد مبارزات صنفی و تبدیل آن از مبارزه‌ای صنفی به طبقاتی آسیب می‌زنند چشم پوشید.

به این ترتیب صورت فشرده بنیان رویکرد ما به مبارزه‌ی صنفی این موارد چهارگانه است: ۱- مبارزه‌ی صنفی از امر مادی آغاز می‌شود. ۲- مبارزه‌ی صنفی آموزشگاه مبارزه‌ی سیاسی است. ۳- مبارزه‌ی صنفی بستر شکل‌گیری سوژه و همبستگی طبقاتی است. ۴- دفاع از مبارزه‌ی صنفی مستلزم نقد گرایش‌های مخرب درون آن است.

### پس از دی‌ماه چه چیز در برخورد اپوزیسیون دست‌راستی با مبارزات صنفی تغییر کرده و چه چیز تغییر نکرده است؟

آنچه در فلاخن ۲۱۰ درباره‌ی جایگاه مبارزات صنفی گفتیم، امروز نیز همچنان معتبر است. اما شرایط سیاسی پس از دی‌ماه، تجربه‌ی کشتار گسترده، فراخوان‌های میلیونی و سپس تجاوز نظامی اسرائیل-آمریکا به ایران، پرسش تازه‌ای را پیش روی ما قرار می‌دهد: آیا نسبت اپوزیسیون راست با مبارزات صنفی دگرگون شده است؟ پاسخ ما دو وجه دارد. از یک سو، چیزی در بنیان این رویکرد تغییر نکرده است. همچنان مبارزات صنفی از سوی این جریان، امری ثانویه، اتلاف نیرو، انحراف از مبارزه‌ی اصلی یا حتی مانعی در برابر براندازی تلقی می‌شود. از این منظر، مبارزه‌ی صنفی هنوز در بهترین حالت بی‌فایده و حتی گاه همدست بقای جمهوری اسلامی معرفی می‌شود.

اما از سوی دیگر، شرایط پس از دی‌ماه تغییر مهمی نیز ایجاد کرده است. اگر پیش‌تر حمله به مبارزات صنفی عمدتاً از موضع شتاب‌زدگی برای رسیدن به «قیام نهایی» صورت می‌گرفت، امروز این حمله بیش از پیش بر تجربه‌ی شکست تکیه می‌کند؛ مبتنی بر این‌که دی‌ماه و سپس جنگ نشان داده‌اند که مبارزه‌ای تدریجی از نوع مبارزات صنفی به بن‌بست رسیده و بنابراین باید از آن عبور کرد.

به باور ما، آنچه اپوزیسیون راست درباره‌ی مبارزات صنفی به جامعه عرضه می‌کند -فارغ از اینکه خود تا چه اندازه به آن‌چه می‌گوید باور داشته باشد- بر خلطی اساسی میان افق سیاسی مبارزه و اشکال تکوین آن استوار است. این جریان، شکست پروژهای براندازی را به معنای شکست همه‌ی اشکال انباشتی، تدریجی و سازمان‌یافته‌ی مبارزه معرفی می‌کند و از آن چنین نتیجه می‌گیرد که اگر براندازی با ابزارهایی چون اعتراضات میلیونی، فراخوان‌های سراسری یا حمایت خارجی نتوانسته است رژیم را سرنگون کند، مبارزات صنفی که ماهیتی تدریجی و انباشتی

دارند نیز به طریق اولی ناتوان خواهند بود. حال آنکه این نتیجه‌گیری از خلط میان دو امر متفاوت ناشی می‌شود. شکست یک استراتژی سیاسی، به خودی خود، به معنای بی‌اعتباری اشکال تکوین و سازمان‌یابی مبارزه نیست. با این‌همه، اپوزیسیون راست به جای بازاندیشی در محدودیت‌ها و شکست‌های راهبردی خود، بر همان مسیر اصرار می‌ورزد و می‌کوشد اعتبار دیگر اشکال مبارزه را نیز از میان ببرد. به‌ویژه آن دسته از اشکالی که در قلمرو مبارزه‌ی طبقاتی، سازمان‌یابی در پایین و چشم‌انداز سرنگونی انقلابی دولت سرمایه قرار می‌گیرند. مسئله اِدا این نیست که «راست‌ها اشتباه می‌کنند» و حمله به مبارزات صنفی ناشی از یک اختلاف نظری است؛ بلکه واقعیت این است که «راست‌ها همین‌اند» و حمله به اشکال در پایین سازماندهی‌شده‌ی مبارزه، شیوه‌ی راهبردی این جریان است.

بنابراین آنچه پس از دی‌ماه تغییر نکرده، هسته‌ی اصلی نگاه اپوزیسیون دست‌راستی به مبارزات صنفی است. این جریان از آن‌جا که به درستی مبارزات صنفی را به‌مثابه عرصه‌ای مستقل برای سازمان‌یابی و تکوین نیروی اجتماعی می‌داند، همه‌ی تلاشش را صرف این می‌کند که از درون مبارزات صنفی هر آنچه رنگ و بوی استقلال طبقاتی و افق چپ دارد حذف شود. همان‌گونه که در فلاخن ۲۱۰ نیز تأکید کردیم، خواست‌هایی مانند آموزش رایگان، اداره‌ی شورایی کارخانه‌ها، کنترل کارگری بر محیط کار و دیگر مطالباتی که مبارزه را به نقد مناسبات طبقاتی گره می‌زنند، برای این جریان نه بخشی از اعتلای مبارزه، بلکه مزاحم پروژه‌ی سیاسی آن به شمار می‌آیند. مبارزه‌ی صنفی مطلوب راست، مبارزه‌ای است که از هرگونه مضمون طبقاتی و رهایی‌بخش تهی شده باشد.

وجه دوم این رویکرد، بی‌اعتنایی به منطق درونی رشد مبارزات اجتماعی است. اپوزیسیون دست‌راستی می‌کوشد هر مبارزه‌ی صنفی را، بدون شکل‌گیری میانجی‌های ارگانیک درون طبقه، بدون انباشت تجربه، بدون ایجاد تشکلهای پایدار و بدون رشد رهبری‌های برخاسته از خود مبارزه، مستقیماً به اعتصاب سراسری و پروژه‌ی براندازی متصل کند. حال آنکه اعتصاب سراسری -نه همیشه و همه‌جا- نقطه‌ی آغاز مبارزات کارگران نیست، بلکه محصول روندی از سازمان‌یابی، اعتماد، تجربه و انباشت نیرو است. نادیده گرفتن روند درونی رشد مبارزات کارگری و از درون رسانه و محفل سیاسی فرمان اعتصاب سراسری صادر کردن البته که نه ربطی به مبارزه دارد و نه حتا به براندازی، بلکه تنها درکی مغشوش از مبارزه‌ی کارگری، افزایش سرخوردگی و تشدید حملات سازمان‌یافته به مبارزات صنفی ایجاد می‌کند. چرا که هر مبارزه‌ای که نتواند همین امروز به صلاح‌دید نخبه‌های سیاسی دست به اعتصاب سراسری بزند و بلافاصله به پروژه‌ی براندازی خدمت کند، به سازش‌کاری یا بی‌خاصیتی متهم می‌شود. وجه سوم، رابطه‌ی این جریان با استقلال طبقاتی است. هر جا که مبارزات کارگری، معلمان، زنان یا دیگر جنبش‌های

اجتماعی به سمت سازمان‌یابی مستقل در پایین و تقویت نیروی اجتماعی خود حرکت کنند، با پدیده‌ای مواجه می‌شویم که به‌طور عینی و واقعی با منافع طبقاتی راست در تعارض قرار می‌گیرد. از همین‌رو، هر اعتلایی که بر پایه‌ی استقلال طبقاتی و خودسازمان‌یابی در پایین شکل بگیرد، از منظر این جریان خطری واقعی است. در چنین نقاطی، همان‌گونه که تجربه نیز بارها نشان داده است، مرز میان جمهوری اسلامی و اپوزیسیون دست‌راستی در دشمنی با استقلال طبقاتی کمرنگ می‌شود و اشکال گوناگونی از همسویی یا همدستی عینی در بی‌اعتبار کردن، منزوی ساختن یا سرکوب این مبارزات پدیدار می‌شود.

در نهایت، آنچه در این رویکرد باید مورد توجه قرار گیرد، سه سطح به‌هم‌پیوسته دارد. در سطح ایدئولوژیک، تلاش برای تهی کردن مبارزات صنفی از مضامین طبقاتی. در سطح استراتژیک، تبدیل مبارزات صنفی از روندی مستقل برای سازمان‌یابی و شکل‌گیری نیروی اجتماعی به ابزاری در خدمت پروژهی براندازی و تغییر از بالا و در سطح عملی، همدستی در سرکوب هر شکلی از سازمان‌یابی مستقل در پایین.

### مبارزات صنفی در دوره‌ی جدید؛ چه چیزی باید تغییر کند؟

اگر تا اینجا نشان دادیم که اپوزیسیون راست چگونه می‌کوشد مبارزات صنفی را بی‌اعتبار یا آن را به زائده‌ی پروژهی سیاسی خود تبدیل کند، اکنون باید به این پرسش پاسخ داد: آیا خود مبارزات صنفی نیز در شرایط پس از دی‌ماه باید تغییری در خود ایجاد کنند؟ پاسخ ما مثبت است، اما نه به آن معنایی که اپوزیسیون راست تبلیغ می‌کند.

پیش از هر چیز دیگری باید بگوییم که منظور ما از شرایط جدید، صرفاً کشتار خونین دی‌ماه نیست، بلکه آشکار شدن هرچه بیشتر ماهیت طبقاتی و سرکوبگر دولت جمهوری اسلامی است. دی‌ماه و سپس جنگ و پیامدهای آن نشان داد که در وضعیت انسداد بی‌سابقه‌ی کنونی، جمهوری اسلامی چگونه ویژگی‌های ذاتی خود، از جمله سرکوب طبقاتی، سرکوب تشکلیابی، سرکوب اعتراضات سیاسی و سرکوب هر شکل از سازمان‌یابی مستقل را با شدت بیشتری آشکار کرده است.

اما درونی کردن تجربه‌های تاریخی سرکوب از دی ۹۶ تا دی ۴۰۴ برای مبارزات صنفی به معنای کشف دوباره‌ی واقعیت سرکوب یا امنیتی بودن فضای مبارزه نیست. فعالان صنفی سال‌هاست این واقعیت را با احکام قضایی، زندان، اخراج، محرومیت و سرکوب مستقیم تجربه کرده‌اند. مسئله‌ی اصلی آن است که این تجربه، به بازتعریف جایگاه مبارزات صنفی در کلیت مبارزه‌ی اجتماعی بینجامد. به این معنا که مبارزات صنفی دیگر خود را به‌مثابه

عرصه‌هایی منفصل و محدود به مطالبات درون‌صنفی بازغایی نکنند، بلکه پیوندهای واقعی و مادی خود را با دیگر اشکال ستم، استثمار و مبارزه‌ی اجتماعی آشکار، تقویت و سازمان دهند.

اما این به معنای آن نیست که مبارزات صنفی باید از نقطه‌ی آغاز خود فاصله بگیرند یا از بیرون به آن‌ها افقی سیاسی یا ضدطبقاتی تحمیل شود. مبارزه‌ی صنفی همچنان از امر مادی، از مطالبات مشخص و از نیازهای واقعی زندگی آغاز می‌شود. آنچه تغییر کرده، نقطه‌ی آغاز این مبارزه نیست، بلکه شرایط تاریخی رشد آن است.

از همین‌رو، سیاسی شدن مبارزه‌ی صنفی نیز به معنای جایگزین شدن شعارهای سیاسی به جای مطالبات صنفی نیست. برعکس، مبارزه‌ی صنفی تنها زمانی می‌تواند به نیرویی سیاسی بدل شود که از دل تعمیق همان مطالبات مادی، پیوندهای خود را با دیگر بخش‌های جامعه برقرار کند. کارگران صنعتی، معلمان، پرستاران، بازنشستگان، زنان خانه‌دار در خانوارهای پرولتری، بی‌ثبات‌کاران، تهیدستان و دیگر گروه‌های تحت ستم طبقاتی، هر یک از نقطه‌ای متفاوت وارد مبارزه می‌شوند، اما آنچه این مبارزات را به نیرویی اجتماعی تبدیل می‌کند، صرف هم‌زمانی آن‌ها نیست، بلکه پیوند یافتن آن‌ها در بستری مشترک از مناسبات طبقاتی است.

از این منظر، امر صنفی به خودی خود امری سیاسی نیست. گذار آن از سطح یک مطالبه‌ی محدود به سطح یک نیروی اجتماعی و سیاسی، تنها از خلال میانجی‌ای ممکن می‌شود که آن را در پیوند با کلیت مناسبات اجتماعی قرار دهد و این میانجی، طبقاتی شدن مبارزه‌ی صنفی است.

منظور ما از طبقاتی شدن، گذار مبارزه از دفاع از منافع یک گروه صنفی به رویارویی با مناسباتی است که تحقق پایدار آن منافع را محدود می‌کنند. گذاری که از خلال آن، مبارزه‌ی یک گروه با منافع و مبارزات دیگر گروه‌های اجتماعی متأثر از همان مناسبات پیوند می‌یابد.

به این ترتیب طبقاتی شدن، صرفاً رادیکال‌تر شدن گفتمان مبارزه نیست، بلکه فرآیندی است که در آن مطالبات مشخص هر بخش، خود را در پیوند با تجربه‌ی مشترک دیگر فرودستان و مزدبگیران بازمی‌شناسد و به سازمان‌یابی و همبستگی گسترده‌تری دست می‌یابد.

به بیان دیگر، طبقاتی شدن، میانجی گذار مبارزه‌ی صنفی به مبارزه‌ی اجتماعی و سیاسی است. امر سیاسی نیز نه از بیرون این مبارزه، بلکه از دل همین فرآیند زاده می‌شود. از جایی که مبارزه‌ی صنفی بتواند پیوندهای واقعی خود را با کلیت جامعه برقرار کند، آن‌ها را مرئی سازد و به نیرویی سازمان‌یافته و سراسری بدل شود.

از همین‌رو، یکی از مهم‌ترین وظایف امروز مبارزات صنفی آن است که پیوندهایی که یا بالقوه‌اند یا به‌طور پراکنده‌ای به فعلیت رسیده‌اند را آگاهانه ایجاد و تقویت کند. میان محیط کار و محله، میان مبارزه‌ی کارگران و

زنان، میان معلمان و دانشجویان فرودست، میان مزدبگیران متشکل و تهیدستان شهری و بی‌ثبات‌کارانی که امکان سازمان‌یابی صنفی ندارند. تنها از خلال چنین روندی است که مبارزات صنفی از جایگاه جزایری منفصل خارج می‌شوند و می‌توانند به پایه‌ی مادی، اجتماعی و سازمان‌دهنده‌ی مبارزه‌ای فراگیر علیه نظم موجود تبدیل شوند. تفاوت این مسیر با رویکرد اپوزیسیون دست‌راستی نیز دقیقاً در همین جاست. آن‌ها می‌کوشند بدون شکل‌گیری این میانجی طبقاتی، مستقیماً از مبارزات صنفی برای پروژه‌ی سیاسی خود بهره‌برداری کنند و هر جا چنین بهره‌برداری‌ای ممکن نباشد، همان مبارزات را بی‌اعتبار سازند. اما آنچه می‌تواند مبارزه‌ای توده‌ای و پایدار را پدید آورد، نه شتاب‌زدگی سیاسی و نه امید بستن به عوامل بیرونی، بلکه انباشت تدریجی تجربه، سازمان‌یابی، پیوندهای طبقاتی و گسترش نیروی اجتماعی از پایین است.

\*\*\*

اگر آنچه تاکنون گفتیم را در قالبی کلی‌تر صورت‌بندی کنیم، می‌توان گفت تضاد ما با اپوزیسیون راست، فقط بر سر ارزیابی مبارزات صنفی یا اختلافی تاکتیکی درباره‌ی شیوه‌ی مبارزه نیست، بلکه اختلاف بر سر تکوین انقلاب است. درک ما این نیست که انقلاب از دل فراخوان‌های سیاسی، حمایت خارجی یا صرف حضور میلیونی مردم در خیابان‌ها زاده می‌شود. همان‌گونه که درک ما از مبارزه‌ی صنفی نیز این نیست که یا در سطح امر صنفی متوقف بماند، یا بدون میانجی‌های لازم می‌تواند خودبه‌خود به مبارزه‌ای طبقاتی تبدیل شود، و یا از طریق تحمیل یک افق سیاسی از بیرون، سیاسی گردد. بلکه آنچه این دو سطح صنفی-سیاسی را به یکدیگر پیوند می‌دهد، وجود میانجی‌هایی است که روند تکوین مبارزه را ممکن می‌کنند.

مبارزه همواره از امر مادی آغاز می‌شود. از دستمزد، معیشت، امنیت شغلی، آموزش، سلامت، تبعیض، ستم جنسیتی، ستم ملی یا هر شکل دیگری از تجربه‌ی زیسته‌ی انسان‌ها در مناسبات اجتماعی. این امر مادی در نخستین گام خود را در قالب مبارزه‌ای مشخص و مکامند نشان می‌دهد. در محیط کار، مدرسه، دانشگاه، محله یا هر عرصه‌ای که انسان‌ها تجربه‌ی مشترکی از ستم و استثمار پیدا می‌کنند. همانطور که گفتیم این نقطه‌ی آغاز، هنوز به‌خودی خود نه امر فراگیر اجتماعی است و نه امر سیاسی. بلکه برای اجتماعی و سیاسی شدن به میانجی و حلقه‌های واسطه نیازمند است. میانجی‌ای که مبارزه برای مطالبه‌ی خواستی مادی را از سطح یک مطالبه‌ی محدود به سطح یک نیروی اجتماعی و سیاسی ارتقا می‌دهد، طبقاتی شدن آن است. طبقاتی شدن به این معنا نیست که صرفاً ادبیات مبارزه رادیکال‌تر شود یا مطالبات صنفی جای خود را به شعارهای سیاسی بدهند. طبقاتی شدن فرایندی است که در آن هر مبارزه، تجربه‌ی خود را در پیوند با تجربه‌ی دیگر بخش‌های فرودست جامعه

بازمی‌شناسد، دشمن مشترک خود را در کلیت مناسبات مسلط کشف می‌کند و از خلال این شناخت، پیوندهای پایدار، همبستگی و سازمان‌یابی در پایین را می‌سازد.

از همین‌رو، طبقاتی شدن، میانجی‌گذار مبارزه‌ی صنفی به مبارزه‌ی اجتماعی و سیاسی است. مبارزه‌ای که این مسیر را طی نکند، هرچند ممکن است گسترده یا حتی پرشور باشد، در سطحی محدود باقی خواهد ماند. اما هنگامی که مبارزه‌ی صنفی از خلال طبقاتی شدن بتواند با دیگر مبارزات کارگران و دیگر گروه‌های تحت ستم پیوند برقرار کند، از محدوده‌ی یک مطالبه‌ی محدود فراتر می‌رود و به نیرویی اجتماعی بدل می‌شود. امر سیاسی از دل همین روند زاده می‌شود، نه از جایگزین کردن مطالبات صنفی با شعارهای سیاسی.

در چنین روندی، سازمان‌یابی نیز معنای دیگری پیدا می‌کند. تشکلهای صنفی، هسته‌های محلی، کمیته‌های میدانی، شبکه‌های همبستگی و نیروهای سیاسی، هر یک میانجی‌هایی هستند که این پیوندهای اجتماعی را پایدار، سراسری و مجسم می‌کنند. بدون این میانجی‌ها، هیچ مبارزه‌ای قادر نیست از سطح اعتراض‌های پراکنده فراتر رود و به نیرویی اجتماعی برای تغییر بدل شود.

از همین منظر، جایگاه قیام‌ها و خیزش‌های توده‌ای نیز باید از نو فهمیده شود. یکی از بنیادی‌ترین رویکردهای اپوزیسیون راست آن است که خیزش‌های توده‌ای را خود براندازی می‌پندارد و گمان می‌کند که می‌توان حضور میلیونی مردم را با حلقه‌هایی مانند مداخله یا حمایت خارجی تکمیل کرد و تغییر رژیم را رقم زد. این تصور، خیزش را نقطه‌ی آغاز تحول می‌بیند، در حالی که خیزش، اگر قرار باشد به انقلاب بینجامد، خود محصول روندی طولانی از انباشت مبارزه، سازمان‌یابی و شکل‌گیری رهبری اجتماعی است.

خیزش توده‌ای یکی از لحظات استراتژیک انقلاب است، اما هر خیزشی الزاماً انقلابی نیست یا به انقلاب منجر نخواهد شد. آنچه یک خیزش را به خیزشی انقلابی بدل می‌کند، صرف حضور انبوه مردم در خیابان نیست، بلکه وجود مردمی است که پیش از آن، در متن مبارزات روزمره‌ی خود، سازمان یافته‌اند، پیوندهای اجتماعی و طبقاتی خود را ساخته‌اند، تجربه‌ی همکاری و اعتماد متقابل را اندوخته‌اند و اشکال گوناگون رهبری از پایین را پرورش داده‌اند. چنین مردمی در لحظه‌ی خیزش صرفاً به‌عنوان توده‌ای بی‌شکل به خیابان نمی‌آیند، بلکه پیش از آن خود را به‌مثابه یک نیروی اجتماعی ساخته‌اند و در نتیجه، در لحظه‌ی خیزش با سازمان‌یافتگی، تجربه و توان جمعی متفاوتی وارد میدان می‌شوند.

در این‌معنا، مبارزات صنفی صرفاً عرصه‌ی دفاع از مطالبات معیشتی نیستند، بلکه یکی از مهم‌ترین میدان‌های تکوین همین نیروی اجتماعی‌اند. اهمیت استراتژیک آن‌ها نه در این است که مستقیماً رژیم را سرنگون می‌کنند، و

نه در آن است که به زائده‌ی پروژه‌های براندازانه تبدیل شوند، بلکه در آن است که از دل آن‌ها آگاهی طبقاتی، همبستگی اجتماعی، سازماندهی و اشکال رهبری از پایین رشد می‌کند. این‌ها همان میانجی‌هایی‌اند که بدون آن‌ها نه خیزشی انقلابی شکل می‌گیرد و نه انقلابی به پیروزی می‌رسد.

از همین‌رو، دفاع از مبارزات صنفی دفاع از روندهای تدریجی در برابر تغییرات سیاسی کلان نیست، بلکه دفاع از روند واقعی تکوین انقلاب است. روندی که در آن هیچ میان‌بری وجود ندارد. انقلاب نه از دل امید بستن به عوامل بیرونی، نه از دل شتاب‌زدگی سیاسی و نه از دل مصادره‌ی مبارزات اجتماعی، بلکه از مسیر انباشت مبارزات ارگانیک طبقاتی و توده‌ای، گسترش سازمان‌یابی در پایین و شکل‌گیری رهبری انقلابی زاده می‌شود.

به بیان دیگر، انقلاب نه محصول یک جهش ناگهانی، بلکه نتیجه‌ی روندی انباشتی و میانجی‌مند است. این روند از امر مادی و مطالبات واقعی زندگی آغاز می‌شود، در قالب مبارزات صنفی و دیگر اشکال مبارزه‌ی اجتماعی تجسم می‌یابد، از خلال طبقاتی شدن به پیوندهای گسترده‌ی اجتماعی و سازمان‌یابی در پایین دست می‌یابد و تنها بر بستر چنین روندی است که قیام خیابانی می‌تواند به لحظه‌ای انقلابی بدل شود. قیام نه نقطه‌ی آغاز این روند است و نه پایان آن. بلکه یکی از لحظات استراتژیک در تکوین انقلاب است. در همین نقطه است که تفاوت مفهوم انقلاب با تصور رایج اپوزیسیون دست‌راستی از براندازی آشکار می‌شود. در آن تلقی، نارضایتی عمومی، فراخوان سیاسی، حضور میلیونی در خیابان و در نهایت امید بستن به حمایت و مداخله‌ی خارجی، زنجیره‌ای را تشکیل می‌دهد که قرار است به تغییر رژیم بینجامد. اما هیچ‌یک از این‌ها نمی‌تواند جایگزین روند واقعی تکوین یک نیروی اجتماعی شوند و آنچه انقلاب را ممکن می‌کند، حذف میانجی‌ها و جست‌وجوی میان‌برهای سیاسی نیست، بلکه ساختن میانجی‌هایی است که نیروی اجتماعی را در پایین سازمان می‌دهند.

اگر بخواهیم این تفاوت را در یک صورت‌بندی فشرده بیان کنیم، می‌توان گفت: در تلقی براندازانه، قیام نقطه‌ی آغاز تغییر است. در مبارزه‌ی انقلابی اما قیام یکی از لحظات تکوین انقلاب است. یا به بیان دیگر، درک راست از تغییر، از خیابان آغاز می‌شود و تلاش عبثی می‌شود که کمبودهای ضروری و غیرقابل‌اجتناب‌اش با مداخله‌ی خارجی پر شود. در حالی‌که پروسه‌ی انقلابی از کارخانه، مدرسه، بیمارستان، دانشگاه و محله آغاز می‌شود، از خلال سازمان‌یابی و پیوندهای طبقاتی رشد می‌کند و در خیابان به یکی از لحظات تعیین‌کننده‌ی خود می‌رسد. به همین دلیل است که مبارزات صنفی و اشکال دیگر سازماندهی از پایین با چشم‌انداز طبقاتی ضرورت دارند. تاکید بر این نکته ضروری است که طبقاتی شدن مبارزه‌ی صنفی صرفاً به معنای ارتقای آگاهی یا اتخاذ موضع همبستگی با سایر مزدبگیران و کارگران نیست، بلکه در مضمون و محتوای مبارزه‌ی صنفی و اشکالی از

روابط تشکیلاتی خود را آشکار می‌کند. به این ترتیب مبارزه‌ای که از دستمزد، امنیت شغلی، آموزش، درمان یا شرایط کار آغاز شده است، در مسیر اعتلای خود ناگزیر با ریشه‌های طبقاتی همین مسائل روبه‌رو می‌شود. از همین‌رو، مضامینی چون آموزش رایگان، اداره‌ی شورایی مراکز کار و تولید، کنترل کارگری بر محیط کار، مبارزه با خصوصی‌سازی، لغو پیمانکاری و مخالفت با مناسبات استثمار و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، به تدریج در مسیر اعتلای مبارزات کارگران پدیدار می‌شوند. با ظهور این مضامین و همزمان با آن شکل‌گیری روابط تشکیلاتی، مبارزه دیگر صرفاً در افق منافع یک محیط کار یا یک بخش معین باقی نمی‌ماند، بلکه به واسطه‌ی پیوند یافتن با شرایط زندگی و کار دیگر بخش‌های جامعه، خصلتی اجتماعی و طبقاتی پیدا می‌کند. به این دلیل که این مضامین مستقیماً با شیوه سازمان‌یابی کار، تولید و بازتولید زندگی در کل جامعه پیوند دارند. درست از همین جاست که مبارزه‌ی صنفی بدون آنکه نقطه‌ی آغاز خود را ترک کند از خلال طبقاتی شدن، از محدوده‌ی یک مطالبه‌ی محدود فراتر می‌رود و ظرفیت آن را پیدا می‌کند که به نیرویی اجتماعی و سیاسی بدل شود.

به همین دلیل است که اپوزیسیون دست‌راستی با این روند سر سازگاری ندارد. هراس آن‌ها از آن لحظه‌ای است که مبارزه‌ی صنفی، از خلال طبقاتی شدن، مضامین مستقل و رادیکال خود را تولید می‌کند و افقی متفاوت از هر دو نظم موجود و مطلوب نیروهای راست پیش روی جامعه می‌گشاید و ظرفیت رهبری اجتماعی و سیاسی پیدا می‌کند.

